

رقم عجیب و غریب زنای محسنه با محارم را نمی‌توان درک کرد. در کشوری که این همه قوانین بازدارنده وجود دارد این میزان هتک حرمت حیرت‌انگیز است.

چرا ما نمی‌توانیم از زنان خودمان حمایت کنیم؟



رنج‌نامه‌هایی از زنان معاصر، با نگاهی به زندگی حضرت فاطمه؛ شاید توصیف خوبی از جدیدترین نمایش محمد رحمانیان باشد. «نام تمام مادران» تجربه‌ای است که رحمانیان در آن سراغ موضوعی مذهبی رفته و قصه‌های زندگی حضرت فاطمه را به عنوان یک زن فعال اجتماعی در ظرف امروز زنان ایرانی روایت کرده است.

به گزارش اسپادانا خبر، محمد رحمانیان با نمایشنامه‌هایی که نوشته و آثاری که اجرا کرده نشان داده به موضوعات مذهبی علاقه‌مند است؛ در کنار این علاقه‌مندی به تاریخ و مذهب، او مسائلی اجتماعی را هم چاشنی کار خود می‌کند. «نام تمام مادران» آخرین تجربه او در مقام نویسنده و کارگردان است که در تماشاخانه پایتخت کنش معاصر روی صحنه رفته است. به بهانه‌ی اجرای این نمایش که بار دیگر رنگ موسیقی‌نمایش‌های اخیر او را با خود دارد گفتگو کرده‌ایم؛ رحمانیان در این گفتگو از زنانگی و مادرانگی این اثر و خط‌قرمزها و سانسورهای که با پرداخت به موضوعات اجتماعی و روز عجین است، صحبت می‌کند.

\*امسال، سال پرکاری داشتید و با فواصل کوتاه چند کار روی صحنه آوردید. زمان‌بندی این کارها از ایده تا اجرا چطور بود؟ به‌خصوص این چند کار آخر فاصله کمی باهم داشتند...

اگر منظورتان نمایش قبلی یعنی «بیست نمایش کوتاه درباره سلفی» است، باید بگویم آن حاصل یک کار کلاسی دوساله است. یعنی حدود یک سال و نیم با بچه‌ها تمرین می‌کردیم و بالاخره باید یک زمانی اجراش می‌کردیم که با پایان یافتن دوره کلاسی آنها، کارمان آماده شد. از اول قرار نبود وقت سالن‌ها را بگیریم. حدود 10 شب اجرا داشتیم که دو شب نمایش به خاطر فوت آیت‌الله رفسنجانی تعطیل شد و هشت شب اجرا کردیم. در مجموع کار فی‌البداهه‌ای نبود؛ بیش از یک سال و نیم رویش کار کرده بودیم تا هنرجویانی که نود درصدشان اولین بار بود که روی صحنه می‌آمدند این آمادگی را پیدا کنند که در یک نمایش از اول تا آخر در صحنه حضور داشته باشند.

درمورد نمایش «نام تمام مادران» هم باید بگویم از سال گذشته تا من صحبت کرده بودند و قرار بود نمایش دیگری را در این زمان یعنی در اسفند 95 برای تماشاخانه‌ای که آن موقع اسمش کنش معاصر بود و الان شده پایتخت، کار کنم. داستانش مفصل است؛ اولین نمایشی که انتخاب کردم «از پشت شیشه‌های» آقای اکبر رادی بود که بنا به دلایلی نتوانستیم آن نمایش را کار کنیم. اختلافاتی با بنیاد رادی به وجود آمد و ترجیح دادم تا زمانی که این اختلافات وجود دارد نمایشی از آقای رادی را کار نکنم. این دومین باری است که من می‌خواستم «از پشت شیشه‌ها» را کار کنم و نشد؛ یک‌بار بعد از مرگ آقای رادی بود و یک‌بار هم الان.

\*این اختلافات چه بود؟ قبلاً نقدی هم به بنیاد رادی راجع به تلخیص نمایشنامه آقای رادی وارد کرده بودید.

بله. البته این اختلاف ربطی به آن موضوع ندارد اما خب به عملکرد بنیاد رادی ربط داشت. هیچ‌کس در هیچ‌کجای دنیا حق ندارد در غیبت نویسنده، کارش را تلخیص یا کوتاه کند. می‌شود نمایشنامه‌ای را برای اجرا دراماتورژی کرد اما اینکه آن را تبدیل به نمایشنامه‌ای مستقل کرد دیگر اینطور سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. اینجوری پس فردا کار «بوف کور» هدایت را هم بنیادش می‌خواهد نصف کند چون ممکن است بعضی‌ها خسته شوند با خواندنش یا مثلاً اشعار نیما؛ چون «افسانه» طولانی است

بیایم کوتاهش کنیم؟ نه. این اشعار، داستان‌ها و نمایشنامه‌ها، خوب یا بد، هر چه هستند میراث معنوی یک نویسنده برای یک ملت‌اند و ما حق دخل و تصرف در آنها را نداریم. آنهم اینکه به این شکل تلخیص شده به بهانه بلند بودن چاپ کنیم. فرض کنید «به سوی دمشق» استریندبرگ را بخواهیم کوتاه کنیم چون اجرایش 9 ساعت طول می‌کشد. ولی خب حتما کسانی هستند که آن را اجرا می‌کنند؛ مثلا آقای حمید سمندریان این نمایش را با همه طولانی بودنش دوباره دراماتورژی و برای تلویزیون اجرا کرد. دراماتورژی حق کارگردان است و باید این کار را بکند. می‌خواهد رادی باشد یا شکسپیر یا سوفوکل. اما اینکه ما به بهانه‌ای نمایشنامه را کوتاه کنیم به نظر من محل ایراد است و اینجوری سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و هیچ چیزی مفهوم واقعی خودش را پیدا نمی‌کند. اما اختلاف من با بنیاد رادی بر سر مسائل مالی بود و ترجیح دادم که کار نکنم. چون ما در یک تماشاخانه کوچک داشتیم کار می‌کردیم و هم از نظر تعداد بازیگران و هم از نظر مبالغی که می‌توانستیم از تماشاگر برای هر صندلی بگیریم، آنقدر درآمدزا نبود که بتواند آن شرایطی که بنیاد رادی از ما طلب می‌کرد را پرداخت کنیم. به علاوه اینکه از هر کاری حدود 25 تا 35 درصدش متعلق به نهادهای دیگر است؛ شامل بلیت‌فروشی و سالن. بستگی به این دارد که قرارداد چطور تنظیم شده باشد. بنابراین حدود 25 تا 35 درصد از فروش هر صندلی تعلق می‌گیرد به کسی غیر از گروه هنری. بنابراین ترجیح دادم نمایشی را از خودم کار کنم.

در همین حین، نمایشنامه دیگری را هم به نام «پدر» با ترجمه خانم ساناز فلاح‌فرد خواندم اما بازیگر مناسبی پیدا نکردم و کنارش گذاشتم. اولین پیشنهاد «نام تمام مادران» را حسین پارسائی به من داد، البته نه به این شکل. اما وقتی تقویم را نگاه کردم دیدم برای اولین باری که من یادم می‌آید، امسال تولد حضرت فاطمه، یعنی بیستم جمادی‌الثانی که در فرهنگ شیعه ایرانی یک نوع جشن و عید محسوب می‌شود با عوض شدن سال جلالی یکسان شده است. یادمان نرفته که بسیاری از آئین‌هایی که مربوط به حضرت فاطمه است همان آئین‌های باروری زمین است که اینها باهم تداخل پیدا کرده است؛ مثل سمنویزان که من در نمایش اشاره کوچکی به آن کردم. یکجور تطابق و هم‌زمانی بین زهره یا اسطوره زهرا و اسطوره آناهیتا به عنوان بانوی آب شکل می‌گیرد و بسیاری از این داستان‌ها از نظر تقویم باهم منطبق خواهند شد. یکبار دیگر هم من این کار را کرده بودم؛ در نمایش «شب سال نو». این تقویم برایم خیلی مهم بود که آن را درست شب سال نو در ونکور کار کردم. اگر به تاریخ‌هایی که در نمایش اشاره می‌شود دقت کنید متوجه می‌شوید که داستان نمایش «نام تمام مادران» دقیقا در همین روزها می‌گذرد و این فرصت خیلی خوبی بود. کار را با کمی با عجله شروع کردم اما چون گروهی حرفه‌ای داشتیم توانستیم کار را به مرحله اجرا برسانیم.

\*محوریت اصلی کار زنان هستند و شما هم هر شب آن را به مادران تقدیم می‌کنید. روی این زن‌مادر بودن خیلی دست گذاشته می‌شود و زنانگی کاراکترها با مادر بودن مترادف شده. به طوری که نقطه اتصال این زن‌ها باهم یا آرزوی‌شان برای مادری است یا بچه‌هایی که از دست داده‌اند. این را خود شما چقدر مترادف می‌دانید؟  
اصلا این کار راجع به مادران است و قرار بود راجع به مادران نوشته شود. چون قرار است با آئین‌های باروری زمین در بهار که فصل‌اش دارد می‌رسد، تلفیق کنیم. این تطابق عقیدتی و ایدئولوژیک با تطابق تقویمی و جغرافیایی یکسان شده و بنابراین من از همه آن چیزی که مربوط به زنان است مفهوم باروری را استخراج کردم و روی این مفهوم کار کردم. در واقع نمایش «نام تمام مادران» در مورد جنین است. در مورد جنین به عنوان نطفه و محصولی که مادران به بار می‌آورند؛ گفتگوی با جنین و حس ارتباط با جنین و البته شکل تلخ‌اش یعنی سقط جنین. راجع به سقط جنین یکی دوتا فیلم خوب در سینما ساخته شده اما در تئاتر من هنوز چیزی ندیده‌ام. یکی فیلم «نازنین» آقای داودنژاد است که من در نمایش به او ادای دینی هم کردم و یکی هم فیلم «یکبار برای همیشه» سیروس الوند. اما در تئاتر و به این شکل که خود جنین نطفه‌ی اصلی حرکت و نقطه‌ی شروع باشد و اصلا به بهانه گفتگو درباره جنین این آدم‌ها گرد هم جمع شوند را من ندیده بودم. یک کار از فالاچی به نام «نامه به کودکی که هرگز زاده نشد» هست که در زمینه ادبیات این تنها کاری بود که من دیدم اما در زمینه ادبیات نمایشی لااقل در ایران، این کار انجام نشده بود.

خیلی دلم می‌خواست این کار را بکنم و بنویسم و نه نگاه جانب‌دارانه‌ای دارم به این قضیه نه نگاه غیرجانب‌دارانه. سعی کردم نگاه منصفانه‌ای به آنچه که در شرایط حال حاضر بین زنان و مادرانی که در سال 1395 در شهری به نام تهران زندگی می‌کنند داشته باشم و سعی کردم اشتراکات و در ضمن تفارقاتشان را کنار هم‌دیگر بگذارم و از این اشتراکات و تفارقات مفهوم سومی پیدا کنم؛ اینکه چرا همه چیز در ارتباط با زنان نادیده گرفته می‌شود؟ در ضمن هفت قصه از قصه‌های مربوط به حضرت فاطمه زهرا (س) را در قالب هفت داستانی که زنان نمایش تعریف می‌کنند در داستانم گنجانده‌ام و یک قصه مذهبی ساختم. البته این کارم با مخالفت مرکز هنرهای نمایشی و اداره نظارت هم روبرو شد اما با گفتگو حل‌اش کردیم. اما آنها صحبت‌شان این بود که داستان‌های حضرت زهرا با این زن‌هایی که هرکدام مشکلی در زندگی‌شان دارند منطبق نیست و من جوابم این بود که اگر نتوانیم این انطباق‌های تاریخی را پیدا کنیم پس آن اسطوره برای چه در زندگی ما بوده؟ اینکه همین جوری الکی برای این اسطوره روضه بگیریم که معنی ندارد.

از نظر من فاطمه زهرا یک زن به معنای کامل خودش است و زنی است که وارد مسائل اجتماعی می‌شود و احقاق حق می‌کند و حتی قوانین اسلامی بر علیه او تمام می‌شود؛ در ماجرای فدکیه اگر او می‌توانست دو شاهد مرد پیدا کند آن خانه و باغچه را از دست نمی‌داد که من داستانش را در قصه شخصیت خانم بالا در این نمایش آوردم. اما در مورد داستان فدکیه به حضرت فاطمه گفتند که چون یکی از شاهدهایش یک زن است و نمی‌توانند به او استناد کنند بنابراین شاهدها یکی و نصفی حساب شد. خود حضرت فاطمه اتفاقا در برابر قانون‌ها اولین کسی است که لطمه دیده به خاطر اینکه شهادت زن نصف مرد است و همین باعث می‌شود که خانه و زندگی‌اش را از دست بدهد. خب باید این داستان‌ها را تعریف کنیم. باید ماجرای خطبه‌ی بعد از ماجرای «سقیفه بنی‌ساعده» (انتخاب ابوبکر به عنوان خلیفه‌ی پس از پیامبر توسط انصار) را بگویم. نمی‌شود که همه‌اش کلی‌گویی کنیم که فاطمه زهرا زن خوبی بود. بهرحال فاطمه زهرا به عنوان یک فعال اجتماعی و یک آدمی که مدام در دهن قدرت می‌رفته و حق‌اش را می‌خواست و برخورد می‌کرده مهم و مطرح است. یا مثلا حضورش در ماجرای صلح حدیبیه. اینها را باید یادآوری کرد. همینجوری به صورت کلی نمی‌شود درباره کسی صحبت کرد. خوشبختانه این مشکل نمایش با گفتگو حل شد. ولی اینجوری بود. تلفیق اتفاقاتی که شاید آنقدر کهنه شده که بعد از هزار و 400 سال کسی بهش توجه نکند اما همین اتفاقات به صورت روزمره و دائمی دارد در زندگی زنان ما یا لااقل بخشی از زنان ما رخ می‌دهد و فکر می‌کنم باید در جایی ثبت شود.

\*به نظر می‌رسد در اولین قدم، خود پرداختن ریشه‌ای به مسائل مربوط به زنان به نوعی خط قرمز است. شاید راه دور زدن

این خط قرمزها پیدا شده باشد اما به هر حال انگار سخت‌گیری‌های زیادی می‌شود. اینها هست. اما من می‌خواهم یک به علاوه دیگری هم به آن اضافه کنم؛ اینکه اصلاً بخواهی راجع به ایران و تهران معاصر و زندگی دور و برت بنویسی با خط قرمز مواجهی. رومئو و ژولیت بخواهی کار کنی، چخوف و برشت و کار فرنکی و ابزورد کار کنی کسی با تو کاری ندارد. اما تا مسائل اجتماعی دوران خودمان در یک نمایش اتفاق می‌افتد ناگهان تعداد بازیبنی‌ها از یکی به دو تا، از دو تا به چهارتا و... اضافه می‌شود و مدام بازیبنی می‌کنند و می‌خواهند اصلاح کنند. این اتفاق خیلی بدی است که در حوزه فرهنگ می‌افتد. یکجورهایی دارند اعلام می‌کنند ما به متن فارسی و به خصوص متنی که به مشکلات حال حاضر مردم می‌پردازد کاری نداریم بروید همان نمایش‌های فرنگی را کار کنید که ساختمان بهتری هم دارد که راست هم می‌گویند. بنابراین در دوره عجیب غربی زندگی می‌کنیم. از یک طرف صحبت نمایش ملی و فرهنگ خودی و از این حرف‌ها می‌شود و از طرف دیگر مستقیماً جلوی کسانی که می‌خواهند همین فرهنگ را در بطن جامعه امروز ایران بررسی کنند گرفته می‌شود. این تناقض حیرت‌انگیزی است که هیچ وقت نتوانستم هضم‌اش کنم و با آن کنار بیایم. فکر می‌کنم این میزان ریاکاری دیگر خیلی حیرت‌انگیز است که از یک سو مدام درباره فرهنگ خودمان و شیعه و ایران صحبت می‌کنیم و از طرفی این سخت‌گیری‌ها و ممیزی‌ها اتفاق می‌افتد.

در نمایش «مجلس ضربت زدن» نوشته بهرام بیضایی که آن را امسال کار کردم، کار به آنجایی رسید که خود وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی برای بازیبنی آمد! یعنی آقای جنتی با دوستان و مشاوران و 75 نفر حلقه همراه آمدند برای بازیبنی؛ دیگر صندلی‌های تئاترشهر جا نداشت بنشینند. اما خوشبختانه این نمایش بدون کمترین اصلاحات اجرا شد. به هر حال این شکایت من از این دوران است. دورانی که نمایش‌های خارجی تقریباً تمام سالن‌ها را تصرف کرده‌اند و اشکالی هم ندارد؛ یاسمینا رضا و چخوف و میلر خیلی هم خوب‌اند. کسی با این آدم‌ها مشکلی ندارد اما زمانی که این آدم‌ها باعث شوند نمایشنامه‌نویسی مثل محمد یعقوبی نتواند کارش را انجام دهد یا من به جرم اینکه دارم درباره همین امروز زنان ایران می‌نویسم این همه دچار مشکل شوم، حق دارم اعتراض کنم که لااقل این شعارهای فرهنگ خودی را ندهید. اجازه دهید که مردم، روبه واقعی آن چیزی که شما فکر می‌کنید را به درستی تشخیص دهند.

\*در این کار داستان‌های حضرت فاطمه امروزی شده؛ داستان‌هایی که کماکان وجود دارد. در کنارش دست می‌گذارید روی یکسری معضل و بحران. مثلاً درباره زنی می‌گویید که برادرش می‌خواهد او را بفروشد یا پدرش او را می‌فروشد. یا زنی که همسرش وقتی او حامله است وادار به سقط جنین‌اش می‌کند و... درباره اینها بگویید؛ این بحران‌هایی که در لایه‌های زیرین جامعه وجود دارند. انتخاب اینها به عنوان داستان‌های اصلی‌تان با توجه به اینکه ممکن بود داستان‌های بی‌شماری وجود داشته باشد چطور اتفاق افتاد؟

پایه نمایش داستان‌هایی بود که از حضرت فاطمه زهرا جمع‌آوری کرده بودم و بر این اساس آدم‌های مختلف داستان را پیدا می‌کردم. به علاوه تجربه خودم و رفتن سراغ پرونده‌هایی بود که به شدت زیادند. تعداد زیادی از داستان‌ها را تعریف نکردم چون موضوعیت‌اش و ارتباطش را با مفاهیم باروری پیدا نکردم. اما در ضمن هم می‌دانستم که به‌طور کامل امکان اجرایش وجود ندارد. ممیزی نمی‌شود، بلکه کاملاً حذف می‌شوند؛ بنابراین یکسری از داستان‌ها را کاملاً کنار گذاشتم.

الان در محاکم قضایی پرونده‌هایی می‌بینید که بسیار قابل تامل است؛ این رقم عجیب و غریب زنا محسنه با محارم را نمی‌توانید درک کنید. در کشوری که به هر حال این همه قوانین بازدارنده وجود دارد این میزان هتک حرمت کودکان، زنان و خواهران و مادران حیرت‌انگیز است و امیدوارم یک نفر بیاید روزی راجع به اینها کار کند. اصلاً این به عنوان پرسش اصلی باید مطرح باشد؛ که چرا این همه پرونده قضایی داریم؟ تازه این مساله چیزی نیست که هرکسی بتواند آن را به صدای بلند اعلام کند. ببینیم چقدر از این دست مسائل هست که یک درصد مختصرش هم که به محاکم قضایی رسیده این همه آمار بالایی دارد. من داستان‌هایم را از بین زنانی که دیده یا شنیده بودم یا داستان‌های روزنامه‌ای انتخاب کردم.

به علاوه اینکه مدتی را از طریق دستیارم «پدیده جمال‌ها» امکان رفت و آمد به خانه خورشید داشتم که بسیاری از معضلات زنان فقر، بزه و فحشا آنجا جمع هستند. در همان اتاقک‌های کوچک تعداد زیادی قصه نهفته است. تعداد چهار، پنج قصه‌ام را از زنانی که آنجا دیدم گرفتم و سعی کردم یکجوری در قالب داستان بگنجانم. اما هیچ چیزی غیراسنادی وجود ندارد. لازم نیست این اسناد را با عکس و تفصیلات نشان دهیم، خود تماشاگر از ما جلوتر است و می‌داند این رذائل در مورد زنان وجود دارد؛ فروختن زن، فروختن بچه و... چه در تهران و چه در شهرستان‌ها به شدت زیاد است و داستانی که برای آن زن فروشنده مو (با بازی بهنوش طباطبایی) انتخاب کردم را مستقیماً و حتی بسیاری از دیالوگ‌هایش را (چون من صدای این زن‌ها را ضبط می‌کردم) از تعدادی از زنان خانه خورشید گرفتم. به هر حال باز هم می‌گویم تماشاگر جلوتر از ماست چون اینها را قبلاً شنیده. من تنها کاری که توانستم بکنم این بود که آنها را دراماتیزه کردم؛ در قالب یک داستان واحد قرار دادم تا از طریق پکیجی که فراهم می‌شود از مجموعه این زنان، تصویری از بخشی از زنان جامعه را که در فقر و منازعات اجتماعی بیشترین بلا سرشان می‌آید ارائه دهم.

\*این معضلات صرفاً مختص به تهران نبود هرچند لوکیشن نمایش تهران بود. تهران مثل همین چیزی که الان هست، محلی است که همه این زن‌ها را از کردستان و شهرهای شمالی و دیگر جاها دور هم جمع کرده است. بله. مساله ازدواج کودکان و دختر بچه‌ها در سن پایین، در 10 سالگی و 12 سالگی به خصوص در شهرستان‌ها خیلی زیاد است. نمی‌دانم چه زمانی قرار است به این معضل رسیدگی شود. به اعتقاد من ارجاعات فقهی کافی نیست باید در هر مورد دانه به دانه و براساس شرایط خاص آمد و به عنوان یک قانون جلوی این بی‌عدالتی را گرفت؛ دختری را که با عروسک بازی می‌کرده عروسک‌اش را ازش می‌گیرند و حالا ازش طلب می‌کنند به عنوان زن خانه حضور داشته باشد؛ در واقع کودکی و نوجوانی برای آنها وجود ندارد و از کودکی به زنانگی پرتاب می‌شوند آنها با خشونت می‌دانیم. داستان دختر 10-11 ساله‌ای که عقد می‌شود به آدمی که معمولاً 20-30 سال بزرگتر از خودش است خیلی در شهرستان‌ها به خصوص در روستاها رواج دارد. کودکی در این سن مگر چه درکی از مرد و مردانگی و جنسیت دارد که با این بی‌رحمی این بچه‌ها پرتاب می‌شوند به جهان خیث مردانه؟ اینها بیشتر مربوط به شهرستان‌هاست و در تهران کمتر این مساله را می‌بینید. یا فروختن بچه؛ در شهرهای کوچک به خصوص در شهرهای مرزی فروش دخترکانی که هنوز به مرحله تکلیف هم نرسیده‌اند خیلی چیز عجیب غربی است که نمی‌توان هضم‌اش کرد. به نظر می‌رسد داریم درباره یک جهان دیگر حرف می‌زنیم اما اینها واقعا کنار گوش‌مان اتفاق

می‌افتد.

\* اشاره کردید «نام تمام مادران» در مورد حقیقتی درباره زنان است که کتمان می‌شود. به نظر می‌رسد شیوه مونولوگ نمایش هم همین حس را القا می‌کند که انگار باید فرصتی این چنین ایجاد شود تا زنی بتواند از حقیقت کتمان شده‌اش حرف بزند. تازه همان فرصت هم در نمایش در مرز بین خیال و واقعیت است.

اصلا در عالم خیال است؛ چون وقتی دیالوگ‌ها ادامه پیدا می‌کند می‌بینیم که به دیالوگ قبلی اشاره می‌شود انگار که این اتفاق نیفتاده و اینها در یک سکوت این جمله‌ها از ذهن‌شان می‌گذرد انگار که این زن، در یک لحظه ناگهان همه‌ی گذشته‌اش را به یاد می‌آورد. کلمه‌ای و جمله‌ای گفته می‌شود که یکباره آدم را به گذشته می‌برد و برمی‌گرداند. این رفت و برگشت از گذشته ممکن است برای ما در چند فریم و زیر یک ثانیه اتفاق بیفتد. ولی خب در عالم نمایش مجبوری این را نشان دهی. این فریم‌های گمشده‌ای است که کتمان شده.

با اینکه اصلا دلم نمی‌خواست این کار را مونولوگ بنویسم و اصلا نمایش را با قالب دیالوگ شروع کردم اما به‌رحال به جایی رسیدم که دیگر نمی‌شد و فکر کردم هیچ‌کس محرم نیست جز تماشاگر. از این نظر من فقط تماشاگر را محرم می‌دانم. بنابراین قهرمان‌های اصلی خودشان متوجه نیستند که چه اتفاقی در طول نمایش افتاده و فقط تماشاگر است که تا انتها داستان را می‌داند و می‌فهمد چه فاجعه‌ای رخ داده است. آخرین جمله‌ای که از قول حضرت فاطمه در نمایش نقل می‌شود می‌گوید «من پایان کار را نگرانم»؛ هیچ‌کدام از ما نمی‌دانیم پایان کار کجاست اما می‌توانیم حدس بزنیم چه فاجعه‌هایی در حال رخ دادن یا در جریان است.

\* این زن‌ها با همه مشکلاتی که پشت سر گذاشتند نماینده زنانی هستند که در اجتماع حضور دارند و فعال‌اند. طیف وسیعی از زنان ما با اینکه در سال 95 هستیم هنوز در خانه‌ها هستند یا همان زنانی که هنوز در شهرستان‌ها پیشان به فضای گسترده‌تری باز نشده است.

بله. حتی دیده نمی‌شوند که ما بدانیم چه‌شان است، اصلا نیستند. اصلا قایم و پنهان هستند و نمی‌توانی ببینی کجا پنهان شده‌اند. اصلا نمی‌توانی دردشان را بفهمی چون خودشان را نمی‌فهمی. یک عالمه قصه در این پستوها و چهاردیواری‌ها خوابیده که نمی‌دانیم و نمی‌شناسیم. مساله‌ای مثل ختنه زنان که در نمایشنامه «ترانه‌های محلی» به آن پرداختم، هنوز دارد قربانی می‌گیرد؛ نه فقط در مناطق عرب‌نشین، بلکه در کردستان هم قربانی می‌گیرد. یعنی مناطق آن دارد گسترده می‌شود. اضافه می‌شود به جای اینکه کم شود و کم‌کم تبدیل به یک معضل جهانی شده.

مطلقاً هم هیچ ربطی نه به شرع دارد نه به عرف؛ چون مساله ختنه زنان مربوط به قبل از اسلام است و الان با دیدگاه‌های اسلامی مخدوش شده است. خب این داستان‌ها در خفا اتفاق می‌افتد و اگر چند گزارشگر نبودند و این داستان‌ها را تعریف نمی‌کردند ما اصلاً با فاجعه‌ای مثل ختنه زنان اصلاً روبرو نبودیم چون اصلاً کسی که این اتفاق برایش افتاده حاضر نیست آن را بگوید چون مثل یک نقص عضو تلقی می‌شود و هرکسی نمی‌تواند بیاید جلوی تلویزیون، رادیو و بگوید من کسی هستم با یک نقص عضو عجیب در بین زنان. خب، اینها همان اتفاقاتی است که در پستوها رخ می‌دهد.

\* زن‌های این نمایش در عرصه هنر و سینما حضور دارند. دیدگاه‌های نسبتاً عمومی و رایج و بدبینانه‌ای وجود درباره پشت صحنه سینما و تئاتر وجود دارد که هرچند وقتی درباره این فضای کلی پشت صحنه سینما و تئاتر حرف هم زده می‌شود و این نمایش هم آن را نفی نمی‌کند. شاید این حرف‌ها هم در هرچایی که کمی آزادی بیشتری برای زنان وجود دارد باشد و شاید ناشی از همان خط قرمزهایی باشد که عرف برای زنان گذاشته. در نمایش کاراکترهایی که می‌بینیم که با مشکلات قبلی آمده‌اند اما با هم متفاوت‌اند. راجع به کابوس زن‌هایی که در عرصه هنر هستند بگویید.

بله، یک جور خودزنی به حرفه محسوب می‌شود. ابتدای نمایش یک نور موضعی داریم که شخصیتی روی یک تخت نشسته و دیالوگ‌های حضرت فاطمه را می‌گوید. این دیالوگ‌ها بعد از ماجرای «سقیفه بنی‌ساعده» است؛ از رنج‌های خودش می‌گوید و بعد کات می‌شود به اینکه ما می‌فهمیم اینجا پشت صحنه یک فیلم است. بعداً همان صحنه و لوکیشن به‌عنوان یک صحنه نمایشی برای گفتگو و مونولوگ‌های زنان نمایش استفاده می‌شود. همه روی آن تخت و در آن جایگاه می‌نشینند و رنج‌های خودشان را می‌گویند؛ رنج‌های معاصر خودشان را. برای من این جهان نمایش بسیار جذاب بود و کتمان نمی‌کنم که بسیار تحت تاثیر نمایشی بودم که چند ماه قبل از آقای بهرام بیضایی کار کرده بودم؛ یعنی «مجلس ضربت زدن». آنجا هم پشت صحنه یک تئاتر است که با مشکلات اجرایی مواجه هستند.

اساساً پشت صحنه نمایش برای من خیلی جذاب است و چندین نمایش در مورد پشت صحنه دارم. از «شهادت خوانی قدم‌شاد مطرب» تا «مجلس‌نامه» و کارهایی از این دست دارم که در آنها به آن چیزی که اجرا نمی‌شود می‌پردازم؛ به چیزهایی که پشت صحنه دارد اتفاق می‌افتد رجوع می‌دهم. اینجا هم در واقع قصدم هیچ توهین و بی‌احترامی به اهالی نمایش و فضای فیلم‌های سینمایی و سریال‌های تلویزیونی نبود. اساس هیچ توهینی در کار نبود. اما در ضمن به یاد بیاوریم که در این مملکت دارد چه اتفاقاتی می‌افتد. در این کشور میلیاردها تومن خرج می‌شود تا فیلمی درباره حضرت محمد ساخته شود. خیلی هم خوب است. اما در واقع ما هرگز این رسالت را برای خودمان قایل نیستیم که گوشه‌ای از آن رفتاری که متعلق به نبی‌اکرم است را وارد زندگی خودمان کنیم. پرسش اصلی که آنجا هست این است که ساختن فیلمی درباره حضرت فاطمه لابد برای ما خیلی آسان است. اما چرا ما نمی‌توانیم از زنان خودمان به عنوان فرزندان معنوی حضرت فاطمه حمایت کنیم؟ چرا آنها را در گیرودار سخت‌ترین و بدترین شرایط قانونی و شرایط غیرانسانی قرار می‌دهیم؟ چرا همه قوانین ما در دادگاه‌ها و محاکم کیفری علیه زنان است؟ در دادگاه‌ها و محاکم کیفری و در شهادت و گواهی دادن همواره زنان ما حقوق‌شان نقض شده است. اگر الگوی زنان اسلامی حضرت فاطمه زهراست، که به عقیده من هست، و مهم‌ترین زن در تاریخ اسلام است و نه در اسلام که در کل مذاهب هیچ زنی به اندازه حضرت فاطمه آنقدر خودش را با مسائل اجتماعی اطرافش درنیامخته است. هیچ کدام از زنانی که اسامی‌شان را می‌شنوید آنقدر پابه‌پای مردان یا خودش شخصاً به عنوان فعال اجتماعی حرکت نکرده و با جامعه‌اش تنیده نشده. اگر این الگوی ماست، چرا پس کمک نمی‌کنیم که زنان ما به چنین جایگاهی بروند یا لاف‌ها به آن سمت

نگاه کنند؟ چرا آنقدر زنان مان را تحقیر می‌کنیم؟ چرا آنقدر جامعه مردسالار است؟ چرا خانم‌های ما تا از خانه بیرون می‌آیند تا زمانی که به خانه یا محل کارشان برسند ده‌ها بار مورد آزار جنسی فیزیکی یا کلامی قرار می‌گیرند؟ چرا مجموعه فحش‌هایی که در فرهنگ خودمان داریم این‌همه توهین به زنانگی و تنانگی زن است؟ چرا جلوی این توهین‌ها و بی‌عدالتی‌ها را نمی‌گیریم؟ چرا جلوی این موقعیت‌های ناخوشایندی که برای زنان به وجود می‌آید را نمی‌گیریم؟

فیلم ساختن در مورد حضرت فاطمه، حضرت خدیجه یا حضرت محمد خیلی کارهایی خوب است اما باید روی بقیه قوانین هم تاثیر بگذارد. ما کلمه‌ای داریم به نام «اخلاق محمدی»؛ این عبارت یعنی چه؟ یعنی اخلاقی که تاثیرپذیرفته از حضرت محمد است. اما چه کسی امروز در این جامعه اخلاق محمدی دارد؟ همه فحش می‌دهند و بی‌ادبی و بداخلاقی می‌کنند. نگوییم هم‌اش تقصیر احمدی‌نژاد بوده؛ او هشت سال آمد و رفت و با خودش فرهنگی آورد اما نمی‌شود گفت همه چیز تقصیر اوست. این چه اخلاقی است که وجود ندارد؟ فیلم می‌سازیم که رکورد فروش را جابه‌جا می‌کند اما تاثیری روی زندگی ما ندارد. اشکال من به همین است. ارگان‌های دولتی می‌خواهند که کارهایی درباره ائمه کنند اما خودشان فرسنگ‌ها از آن دورند. قوانین و شرایط اجتماعی که می‌آفرینند و روابطی که بر زندگی زنان حاکم می‌کنند بسیار دور از این زندگی ائمه است. لازم هم نیست کتاب‌های متعددی از صدر اسلام بخوانیم تا از زندگی حضرت فاطمه بدانیم؛ کتاب آقای جعفر شهیدی جمع‌آوری خوب و سالمی کرده و نثر درخشان و ترجمه‌ای عالی از خطبه‌های حضرت فاطمه داشته است. برای کسانی که می‌خواهند شکل‌های دیگری بخوانند کتاب‌های دیگری هم هست اما به نظر من همین یک کتاب کافی است تا بدانیم ما با چه شخصیت مهمی در تاریخ اسلام روبرو هستیم.

منبع/ ایلنا

**برچسب‌ها:** [آسیب‌های اجتماعی](#) [1]  
[فرهنگ](#) [2]